

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Martyrs

جانیازان

ترتیب و ارسال از: میرویس ودان محمودی

۰۴ اپریل ۲۰۱۳

یادی از زنده یاد «رسول جرأت»



از هزاران قهرمان گمنامی که در هر گوشه این خاک با آرزوی ناشگفته در خون خفتند ولی در قلب پر از مهر مردم جاودانه گردیدند یکی هم جوانی به نام «جرأت» بود. از نسلی که ارزش های جاودانه بشری را تا آخرین لحظه های زندگی پاسداری کردند «جرأت» بزرگ هم یکی از برجسته ترین آنها بود. «رسول جرأت» در تمام زندگی پر افتخارش با درد و رنج زیست و با ظلم و ستم جنگید خلاصه می توان گفت که در زندگی مبارزاتی اش پر بار ترین زندگی یک انسان مبارز را ثبت کتبیۀ خرائین تاریخ نمود.

«محمد رسول» فرزند قاری «جوره قابل» تنی از شخصیت های با نفوذ و روشن فکر و متخلص به «جرأت» می باشد وی در قریه کارگر خانه ولسوالی اندخوی ولایت فاریاب در سال ۱۳۲۸ خورشیدی در یک خانواده مترقی و روشن، چشم به جهان گشود. وی در سن هشت سالگی از طرف پدر در مکتب متوسطه «ابومسلم» آنوقت شامل گردیده دوره ابتدائی و متوسطه را در آنجا با برخوردار از ذکاوت عالی موفقانه به پایان رسانید. وی دوره ثانوی را در لیسه عالی «باختر» ولایت بلخ در سال ۱۳۴۹ ختم نمود و بعداً به منظور ارتقاء سوبیه علمی به «مؤسسه عالی تربیت معلم قندهار» جذب گردید. پس از دست یابی به سند صنف چهاردهم به درجه عالی در سال ۱۳۵۱ در لیسه «گزیوان» ولایت «فاریاب» به حیث معلم اشغال وظیفه نمود. پس از یک سال معلمی در مکتب مذکور در سال ۱۳۵۲ نظر به لزوم دید

مدیریت معارف در لیسه «ابومسلم اندخوی» تبدیل شد و بعد از دو سال خدمت در اوایل سال ۱۳۵۵، از آنجائی صنف ۱۴ را با درجه عالی تمام نموده بود، به اساس قوانین آنروز اجازه یافت تا به پوهنئی ادبیات و علوم بشری آنروز پوهنتون کابل، از سمستر پنجم مجدداً به ادامه تحصیل آغاز نماید. با ختم دوره لیسانس در، در «مؤسسه عالی تربیت معلم فاریاب» منحصی استاد ادبیات مقرر گردید. و در سال ۱۳۵۸ توسط دشمنان افغانستان نا جوانمردانه به شهادت رسید. روحش شاد راهش پر رهرو باد!

امروز در یک محفلی در کابل یکی از دوستان دوران مکتب شهید «رسول جرأت» را که هنوز معلم است ملاقات کردم همین که سخن از جرأت به میان آمد اشک در چشمانش جاری شد. او از دوران مکتب لیسه باختر تا شهادت این مرد بی نظیر را برایم حکایت نمود. در جریان صحبت هایش گفت: "در مزار شریف با اشتراک شاگردان لیسه «باختر»، لیسه «سلطان رضیه»، «دارالمعلمین» و تمام مکاتب شهر، تعدادی از کارگران تفحصات و نفت و گاز، کارگران کود برق تظاهراتی صورت گرفت، «رسول جرأت» با قوه نطق و بیانی که داشت در این تظاهرات وسیع و جامع بیشتر از چهار ساعت مکمل بدون آمادگی قبلی بلا وقفه سخنرانی کرد. او نابغه بود، در مکتب همه استادان به او احترام می کردند، او در میان شاگردان لیسه نمونه بود از دانش او گرفته تا رفتار و اخلاقش. خلاصه صحبت های خیلی شیرین و آموزنده از این مرد بزرگ نمود.

در بخشی از کتاب نو چاپ استاد روشنگر آمده است:

"رسول جرأت دوست جدید من بود ضرور بود که هفته یکی دو بار نزد او هم بروم و باهم صحبت کنیم او از دوستان من خوشش نمی آمد گرچه خودش در این باره چیزی نمی گفت و از خلال صحبت هایش می فهمیدم اصلاً از بچه هائی که ولگردی و سینما و گشت و گزار وقت و نا وقت کنند خوشش نمی آمد و راستش آنقدر پول اضافه خرچی را نداشت و آنقدر داشت که پول نان و چای و کتاب و قلم و کاغذ می شد".

تا جائی که مرتب و مرسل این یاد نامه، از بزرگان «ساما» شنیده است، زنده یاد «جرأت» که از سالها قبل با زنده یاد «مجید کلکانی» در تماس و همکاری قرار داشت، به علاوه آن که در جریان سالهای ۱۳۵۴ الی ۱۳۵۶، در تغییر فکری عقیدتی گروه زنده یاد «قاضی ضیاء» در کنار زنده یاد «داوود سرمد» نقش بس ارزنده ای داشت، در جریان پروسه تشکیل «ساما» نیز نقش برجسته ای داشته، با شرکت در کنفرانس مؤسس «ساما» در سرطان ۱۳۵۸، افتخار آن را دارد تا به حیث یکی از رفقای مؤسس آن سازمان نیز ارج گذاشته شود.

زنده یاد «جرأت» نزد زنده یاد «کلکانی» از چنان مرتبت و اعتباری برخوردار بود، که نه تنها در تمام دوران مخفیگری اش، یک تن از محدود کسانی بود، که به آدرس آن رفیق دسترسی داشت، بلکه زمانی که در جریان مذاکرات وحدت طلبانه جنبش چپ در کابل باید می بود، از خانه زنده یاد «کلکانی» به مثابه اقامتگاه خود استفاده می نمود. نه تنها این همخانگی اوج اعتماد زنده یاد «کلکانی» را به وی می رساند، بلکه زمانی که به اساس حادثه شوم «چهلستون» که بر مبنای ضعف و برخورد جبونانه یک تن از افراد «ساما» ابعاد گسترده تری یافت، زنده یاد «جرأت» نیز به چنگ پولیس افتاد و رفقای چندی به زنده یاد «کلکانی» بر مبنای اصول مخفی کاری، تغییر محل زیست خودش را پیشنهاد دادند، با همان اطمینانی که در بیرون از زندان بر آن رفقاء داشت، افزود:

تقریباً تمام آنهایی که در این حادثه به بند افتاده اند، چه «فقیر» باشد و یا «عزیز» و یا هم «سرمد» باشد و یا «جرأت» و «حسین طغیان»، آدرس خانه ام را می دانند. ریسک هر قدر بزرگ باشد، نمی خواهم کاری نمایم که اگر آنها روزی از زندان نجات بیابند، هر چند با شناختی که از دولت دست نشانده دارم، هیچ نوع شانس در این باره وجود ندارد، نمی خواهم در همان حالت شانس صفر هم، در دل آنها بگذرد که گویا من بر ایمان انقلابی، استقامت و جانبازی آنها باور

نداشته، برای حفظ خود خانه ام را تغییر داده ام. می دانم در آن صورت، درک آن بی باوری، بد تر از تمام شکنجه های دنیا آنها را معذب خواهد ساخت.

یاد این فرزند خلق و یارانش گرامی باد!

ننگ تاریخ بر آنانی که با آلوده نشان دادن دامن «ساما»، چنین نامهائی را نیز می خواهند آلوده نشاندهند!